



و



اظهار نظرها

مختصر خاطره از آتابک

و اظهار تشکر از

آقای حسنعلی برهان

یادداشت‌های مفصل جناب آقای برهان در جواب سؤال بنده که مضمون يك دوره درس تاریخ بود زیارت شد ، در سال ۱۳۳۴ شمسی مجله خواندنیها بیوگرافی عده‌ای را تحت عنوان « آتشی که خاموش نمیشود » می‌نوشت که صفحه‌ای هم باین جانب اختصاص داده بود . رویه خبرنگار مجله مزبور درباره آن عده این بود که راجع به درگذشتگان به کتابها مراجعه می‌کرد یا از باز ماندگان اطلاعاتی

کیر می‌آورد و زنده‌ها را در خانه‌هاشان ملاقات می‌کرد و پرسشهایی می‌نمود و عکس می‌گرفت و در هر شماره سه نفر را معرفی می‌کرد (موزیسین - شاعر و نویسنده) . مشارالیه بخانه ما هم آمد و سؤالاتی کرد و بجزئیات پرداخت و حتی از تعداد کتابهای موجود در بنده منزل هم پرسش کرد و بیوگرافی بنده را تنظیم کرد و معلوم شد که در آن بیوگرافی بعد از تعیین هویت و غیره نوشته است : « این نویسنده در حدود ۲۵۰۰ جلد کتاب دارد که می‌گوید : همه آنها را خوانده است ، در این صورت اگر مسابقه‌ای بین کتاب خوانها گذارده شود قطعاً او برنده خواهد شد » بدیهی است از آن تاریخ به بعد که ۱۷ سال می‌گذرد به

تعداد کتا بهای مطالعه شده بنده افزوده شده است
 و اگر بگویم مطالعه کتا بهای مفید برای
 بنده عادت ثانوی و یا يك نوع اعتیاد شده
 است اغراق ننگفته ام ، روی این اصل کتا بهائی
 که آقای برهان اسم برده بودند ناخوانده
 نداشتم مگر یکی را ، مخصوصاً هشت جلد
 تاریخ محمود - محمود را بجای يك بار دو
 بار خوانده ام ، مع هذا از لطف نویسنده
 محترم سپاسگزارم که موجب شدند که بنده
 يك دوره از خواننده های خود را باصطلاح
 محصلین « دوره کنم» و در ضمن به پاسخ
 سئوال خود نیز اطلاع یابم .. اما چون
 در ضمن مرقومات ایشان يك نوع عقیده و
 احترام خاصی نسبت به مرحوم امین السلطان
 اتابك (مترنیخ ایران) استنباط کردم لذا
 لازم دانستم ضمن اشعار خاطره مختصری
 از خاطرت و دلیادهای مفصلم هم که از اتابك
 دارم (البته این خاطرات را بعد بدست
 آورده ام نه آنکه هم زمان با آن مرحوم
 یوده باشم زیرا سالها بعد از کشته شدن
 آن مرحوم بدنیا آمده ام) يك سئوال هم
 باز درباره اتابك از ایشان بنمایم :
 اولاً آن خاطره این است :
 یکی از نمایندگان دوره اول مجلس
 در ۱۶ ربیع الاول ۱۳۲۵ قمری در يك
 نامه رمزی خطاب به یکی از رجال بزرگ
 صر مشروطه درباره اتابك مطالبی مینویسد
 که بنده باستثنای يك جمله از آن نامه که
 عبارات رمزش را هم میآورم بقیه را کشف
 شده می نویسم (امین السلطان از رشت وارد
 تهران شده و با شاه ملاقات کرده و البته

صدر اعظم خواهد شد . در این ملاقات
 بالصراحه و مفصلاً به شاه (۱) گفته است
 (امروز ، فردا و قدیبه و فدا غلط است و
 چاره ردهیده است) یعنی (امروز اغتشاش
 و جنگ و لشکر کشی فایده ندارد ، باید
 مشروطه را پذیرفت) من با این شرط در
 تهران می مانم ، امروز با عده ای از تجاری
 که سابقه دوستی داشته ملاقات کرد و یکی
 از تجار با من بملاقاتش رفت صحبت های
 مفصلی شد امیدوارم این فقره یکی از
 تفضلات خداوندی باشد در استحكام مشروطیت
 سپس ۱۲ نفر از وکلا که بنده هم جزو آنها
 بودم بعنوان اتمام حجت با او ملاقات کردم
 رموزی در میانه گفتگو شد که خیلی قیمتی
 است ، مسافرت او را بکلی تغییر داده و
 متنبه اش کرده است ...) ثانیاً آن پرسش :
 آیا مرحوم اتابك طبع شعر داشته
 و شعر می گفته است یا نه ؟ و آیا اشعاری
 که بین او و یک نفر زندانش (گویا باسم
 میرزا علی اصغر مصغر مهر ساز و سندرست
 کن) که به امر اتابك زندانی شده بود
 مبادله شده که بیت اول زندانی این است
 کمان ابرو گمان کردی که من سام و نریمانم
 کشیدی زیر زنجیرت مکان دادی به زندانم
 و بیت اول پاسخ منسوب به اتابك
 این است :

جبین پر چون گمان کردی که من سالار ترکانم
 که از ره می توان بردن بدین نیرنگ و دستانم
 آیا مربوط به آن مرحوم است ، یا مربوط
 به امیر نظام گروسی و عزیز خان برادر کرد

یا امیر کبیر و یک یاغی دیگر ؟ خواهش مندم از اطلاعات وسیع و پربرکتی که دارید و عمری با مطالعه به کهلوت رسانیده اید ، چگونگی را روشن فرمایید ، اگر همه اشمار طرفین را هم داشته باشید و مرقوم فرمائید به امتنانم خواهد افزود .

نصرت الله فتوحی

ع - خدا بنده

درباره

شهید سعید آیه الله المظفی الحاج شیخ فضل الله نوری نورالله مرقد الشریف . در صفحه ۱۱ شماره ۱۸ مجموعه نفیس خاطرات - خاطره ای از آقای شیخ محمد مردوخ آیه الله کردستانی

و مبنی بر اراده آیه الله نوری به تحصن در سفارت خانه دولت اسلامی عثمانی و امتناع اولیاء سفارت خانه مزبور از پذیرفتن مزایای

نقل گردیده که بملاک اولویت در اجرای دستور محکمه غیر منسوخه (۱) و ان احد من المشرکین استجارک فاجر حتی یسمع کلام الله صحت عمل منتسب بیک سفارت خانه اسلامی در کشور اسلامی دیگر بی اندازه بعید و دور از ذهن می نماید .

لذا متن نامه مرحوم آقای ضیاء الدین دری که آن نیز مبنی بر مشهودات

۱ - قرآن مجید آیه ۷ سوره التوبه

۹ اگر کسی از مشرکان بتسو پناه جوید پناهشده تا کلام خدای بشنود - جلد ۵ تفسیر

ابوالفتوح چاپ ۲ صفحه ۱۳۰ و ۱۳۱

عینی است و تصریح بر امتناع آیه الله شهید از التجاء حتی بسفارت عثمانی دارد - از کتاب تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران آورده می شود .

در هر حال بواسطه حصول تعارض در اصل موضوع ، تعدیل این دوراوی و مخبر و ترجیح قول احدی بر دیگری با محققین از خوانندگان ارجمند خواهد بود .

اینک مختصر ترجمه ای از احوال آقای مردوخ طال عمره و مرحوم دری رضوان الله علیه با رونوشت نامه موعود تا که قبول افتد و چه در نظر آید

مردوخ

شیخ محمد بن عبدالؤمن مردوخ آیه الله کردستانی در تاریخ تحریر این یادداشت (اردی بهشت ۱۳۵۲ هجری شمسی برابر ربیع المولود ۱۳۹۳ هجری قمری) در سنج سکونت داشته و بالغ بر یکصدسال از عمر شریفش گذشته است (۲)

ایشان بحکایت مندرجات جلد پنجم کتاب مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی تألیف خان بابامشار (صفحین ۸۰۸ و ۸۰۹) هجده مجلد کتاب و رساله تألیف نموده اند که همگی مطبوع و بدست رسن هست .

از جمله آنها یک دوره فقه فارسی است بعنوان فقه محمدی که جلد اول آن باین عبارت شروع گردیده :

... بر هر مسلمان شافعی مذهبی واجب

است که احکام مذهب خود را بداند تا مطابق آن رفتار نماید .

لذا مسائل آتیه را برطبق مذهب حضرت شافعی (رض) برشته تحریر در آوردیم .

نقل از صفحه دوم جلد اول فقه محمدی چاپ دوم در مهاباد سال ۱۳۳۶ (ظ هجری شمسی)

متأسفاً بیش از این ترجمه احوال ایشان بدست نیامد .

دری

آقای آقاصیاه الدین دری اصفهانی متولد سال ۱۲۹۳ هجری قمری در قریه در واقع در شمال اصفهان در سال ۱۳۰۹ برای تحصیل علم به اصفهان مسافرت علوم متوسطه و مقدمات ریاضی را فرا گرفته . در ۱۳۰۹ قمری به تهران عزیمت و در محضر میرزا محمد حسن کرمانشاهی به فرا گرفتن علوم عقلیه مشغول شرح منظومه و اسفار را نزد استاد خوانده پس از رحلت کرمانشاهی در مجامع ۱۳۳۷ قمری بکار تألیف کتاب و امور معارفی پرداخته است تا روز شنبه ۲۱ جمادی الاخری ۱۳۷۵ قمری برابر ۱۴ ماه بهمن ۱۳۳۴ شمسی در تهران رحلت و جنازه اش به نجف اشرف حمل و دفن گردیده است . رحمة الله علیه . از آثار آن مرحوم بیست و شش جلد کتاب و رساله ترجمه و تألیف که چاپ و نشر شده بدست رس می باشد .

شرح و تفصیل کتب مذکور در جلد ۲ - تقریر دانشمند محترم آقای حبیب الله امام مردوخ امام جمعه سنج و نماینده مجلس .

سوم کتاب مؤلفین کتب چاپی فارسی و عربی ، تألیف خان بابا مشار از صفحه ۵۶۶ تا ۵۷۰ درج شده است .

حواشی بر شرح منظومه و اسفار هنوز بطبع نرسیده است .

متن نامه

مرحوم دری این نامه را در جواب شیخ محمد حسن خراسانی معروف به هر وی مؤلف کتاب تاریخ انقلاب طوس یا پیدایش مشروطیت ایران نوشته که از صفحه ۱۳۶ تا ۱۴۳ چاپ دوم کتاب (در مطبعه خراسان مشهد) درج است .

بسمه تعالی

در خصوص جواب جناب عالی راجع به موافقت اولیه و مخالفت ثانویه مرحوم حجة الاسلام شیخ شهید سعید حاج شیخ فضل الله نوری اعلی الله مقامه نسبت بمشروطه آنچه را که در جواب سئوال جناب عالی می نویسم از مشاهدات خود نگارنده است نقل قول از کسی نیست و بدون طرفداری از آن مرحوم و تقییر و سرزنش بدیگران آنچه را که می نویسم عین واقع است بدون کم و زیاد . آن مرحوم در سال ۱۲۵۹ متولد شده و در ۱۳ ماه رجب ۱۳۲۷ هجری به جرم طرفداری از دین اسلام بدست دشمنان شریعت اسلام در میدان توپخانه تهران طرف عصر روز مذکور مصلوب و شهید گردید . مرحوم شیخ در موقع تحصن علماء طهران بزایوه مقدسه حضرت عبد العظیم (ع) شرکت نکرده بود ، بواسطه آن که این

تحصن درواقع يك امر و نزاع شخصی بود میان آنها و عین الدوله و علاء الدوله حاکم طهران بجهت چوب خوردن تجار قند بدست حکومت - لکن دره هاجرت علماء بمقام که دامنه مخالفت طرفین بیک اندازه عمومیت پیدا کرده بود مشارکت و مهاجرت نمود. سپس بتحریر خود انگلیسها و بدست دوستان و عمال آنها منجر به تحصن جستن اهالی طهران شد بسفارت خانه آنها. تا این وقت سخن از مشروطه در میان نبود و این کلمه را کسی نمی دانست فقط مشروطه را بمردم تهران اهل سفارت القاء کردند!

تفصیل این اجمال آنست که یکروز طرف عصر بنده با سه نفر از معتمین درب سفارت ایستاده بودم درشکه شارژدافر سفارت از قلهک وارد شده همینکه درشکه به محاذات ما رسید ایستاد ، بعد خانم شارژ دافر از درشکه پیاده شد با نهایت خنده روئی و تمیز بنزد ما آمده گفت : آقایان شما برای چه باینجا آمده اید ؟ یک نفر روضه خوان که فعلا اسمش را فراموش کرده ام در جواب خانم گفت ما آمده ایم اینجا یک مجلس عدالت می خواهیم . گفت نمی دانم مجلس عدالت چیست ؟ گفت یک مجلسی که دانشمندان ریش سفیدانمان بنشینند نگذارند حکام و سلاطین بما ظلم کنند گفت پس شما یقین مشروطه می خواهید این اولین دفعه بود که لفظ مشروطه را از دهان خانم انگلیسی شنیدیم ، شیخ مخاطب گفت بلی ما مشروطه می خواهیم آن خانم محبيله لبش را گزید و گفت نه شما مشروطه نگوئید . ما که مشروطه شدیم کشیش هایمان را کشتیم سلاطین ما را کشتیم تا مشروطه شدیم شما نگوئید خوب نیست . آخوند مخاطب گفت

ما هم می کشیم هر کسی که مخالفت کند و اگر چه امام زمانمان باشد ، خانم خنده طولانی نموده ، گفت : شما هم می کشید بسیار خوب خنده کنان و رقص کنان رفت در ته باغ من از سخنان آخوند احمق سفیه آشفته و پریشان شده گفتم ای سفیه احمق این چه حرف کفر آمیزی بود که گفتی آنچه را که این دشمن دین و ملت بتوالقا کرد یا موافق باشریعت اسلام است یا مخالف اگر موافق است که امام زمان مخالفت نمی کند و اگر مخالف باشریعت اسلام است تو چگونه طلب می کنی چیزی را که ضد اسلام است ؟ بعد طولی نکشید که شنیدیم یکی فریاد می کرد مامشر به می خواهیم یکی فریاد می کرد مامشرطه می خواهیم ! آخوند علیه ما علیه فریاد می کرد بگوئید آنچه را که خانم گفت « مشروطه می خواهیم » .

باری پس از مراجعت آقایان علماء و برقراری مشروطه و رفتن علماء بمجلس ، انگلیسها که در واقع مقصودشان از تعلیم دادن لفظ مشروطه ، آن بود که ریشه روحانین از بنیاد کنده شود و تلافی مسئله تمباکورا بکنند یک وقت ملتفت شدند که خلاف مقصودشان عمل شده زیرا که عموم علماء در این مسئله شرکت کرده اند ، درصدد بر آمدند که میان آنها بدست عمالشان نفاق بیندازند ! لهذا بعضی از روزنامه ها بنای هرزه رانی را گذاشته و نسبت بدین اسلام توهین نمودند و همچنین عمال داخلی مجلس هم حرفهای کفر آمیزی می گفتند جمعی از مسلمانها رجوع به علماء نمودند

که این چه بساطی است که این بی‌دینان برپا کرده‌اند! ما گفتیم مشروطه می‌خواهیم ما حاضر نیستیم نسبت بدین و مذهب ما علنا اهانت کنند فقط از میان علماء کسی که گوش بسخن آنان داد مرحوم شیخ بود، محض همین مسئله يك لایحه نوشت که همیشه اوقات جمعی از علماء طراز اول باید ناظر در مجلس شورای ملی باشند تا احکام خلافی از آنجا صادر نگردد و دین اسلام اسباب ملامت بی‌دینان نشود و این لایحه را بطبع رسانید و فرمود اگر این لایحه جزء قانون اساسی نشود من دیگر در مجلس حاضر نخواهم شد.

عصر همان روز رفتم بهارستان دیدم آن اوراق را پاره می‌کردند و لکدمال می‌نمودند و یا آنکه آتش می‌زدند و مرده بادمی گفتند به یکی از آن حلال زاده‌ها گفتم در این لایحه اسم خدا و رسول و امام عصر نوشته شده است چرا لکدمال می‌کنید؟

چرا آتش می‌زنید؟! بنای مزخرف گوئی را گذاشت که سخنانش بمراتب از فعلش بدتر بود! بعدها فهمیدم که این حرکات زشت بیشتر از طرف آخوند های داخلی بود، چون میدانستند که اگر مرحوم شیخ، داخل در مجلسی باشد دیگر حنای آنها رنگی ندارد بلکه بیسوادی آنها کاملاً واضح خواهد شد از این جهت آتش فتنه را آنها بیشتر دامن می‌زدند!

بالاخره دشمنان دین و دوستان نادان کاری کردند که آن شخص محترم، عالم

درجه اول را مطرود و منفور نزد عالی و ادانی نمودند و مقصود انگلیس‌ها بدست همین احمق‌ها عملی شد و آتش مخالفت شعله ور گردید! من تا آنوقت با آن مرحوم آشنائی نداشتم زمانی که مهاجرت کردند بزائیه مقدسه یکسروز رفتم وقت ملاقات خلوت از ایشان گرفتم.

پس از ملاقات عرض کردم می‌خواهم علت موافقت اولیه حضرت عالی را با مشروطه و جهت این مخالفت ثانویه را بدانم؟ اگر مشروطه حرام است پس چرا ابتدا همراهی و مساعدت فرمودید؟ و اگر حلال و جایز است پس چرا مخالفت میفرمائید؟ دیدم این مرد محترم اشک در چشمانش حلقه زد گفت: من والله با مشروطه مخالفت ندارم با اشخاص بی‌دین فرقه ضاله و مضله مخالفم که میخواهند بذهب اسلام لطمه وارد بیاورند! روزنامه‌ها را که لابد خوانده و میخوانید که چگونه بانبیاء و اولیاء توهین می‌کنند و حرفهای کفر آمیز می‌زنند! من عین حرف‌ها را در کمیسیون های مجلس از بعضی شنیدم از خوف آن که مبدا بعد ها قوانین مخالف شریعت اسلام وضع کنند خواستم از این کار جلوگیری کنم آن لایحه را نوشتم تمام دشمنی‌ها و فحاشی‌ها از همان لایحه سرچشمه گرفته است! علماء اسلام مأمورند برای اجرای عدالت و جلوگیری از ظلم، چگونه من مخالف با عدالت و مروج ظلم می‌شوم. من- دهمین جا قرآن را از بغل خود درآورده قسم خوردم و قرآن

می‌کشند و هم تو را اینجا بماند تا يك
مجلس شورای ملی اسلامی درست کنیم و از
این کفریات جلو گیری کنیم .

سید گفت نه خیر چنین نیست شیخ
گفت اکنون باشد تا معلوم شما خواهد شد .
بعدها نفهمیدم چه شد که پس از
مدتی مرحوم شیخ با اصحابش از زاویه
مقدسه ، بطهران مراجعت نمودند . و لکن
او دیگر بمجلس نرفت . و آن لایحه کذا و
و کذا هم بعدها جزء قانون اساسی شد ، و
اما دامنه عناد و لجاج دشمنان و عمال آن
ها برقرار بود تا بالاخره منجر بصلب و
قتل آن عالم متقی منتهی گردید!

اکنون که علت موافقت و مخالفت آن
مرحوم تا يك اندازه روشن شد اجازه می
خواهم که بعضی از حالات آن مرحوم را که
خودم دیدم و شنیدم برای جناب عالی شرح
بدهم که بعدها مردم بدانند چگونه معاندین
با آن مرد مسلمان عالم متقی عمل کردند!
يك لکه ننگ تاریخی برای خود بیادگار
باقی گذاشتند ! همانطور که قبلاً نوشتم من
تا موقع مهاجرت به حضرت عبدالعظیم با
مرحوم شیخ آشنائی نداشتم ولی پس از
مراجعت ایشان که کاملاً از مقام علمی و روحی
و اخلاقی آن مرد بزرگ مطلع شدم گاهی
بزیارتشان می رفتم مخصوصاً این اواخر
یعنی پس از ورود مجاهدین بطهران .

اولاً مراتب علمی شیخ را هیچکس از
دوست و دشمن منکر نبود و لکن گمان می

را شاهد عقیده ام قرار دادم که مخالف با
مشروطه نیستم معاندین گفتند این قرآن
نبوده است بلکه قوطی سیگار بوده !

حال با همچو مردی چگونه مخالفت
نکنم . چگونه بیطرف شوم و سخنی نگویم .
مطابق حدیث صحیح صریح ، در این گونه
موارد علماء باید از بدع جلو گیری کنند و
الا خداوند عالم آنها را بروایتش جهنمی
اندازد ! از این مقوله سخنان باحالت تأثیر
میفرمود بطوری که بنده را هم منقلب نمود .
از این جهت گاهی خدمتشان می رسیدم
گروه بسیاری از علماء و پیشنمازهای طهران
در این مهاجرت شرکت کرده بودند .

يك شب جمعه که نگارنده در حضرت
عبدالعظیم بودم گفتند : امشب سیدین سیدین
و آقای طباطبائی و آقای بهبهانی ، می -
خواهند بیایند نزد شیخ گفتم امیدوارم که
نزاع خاتمه پذیرد و نفاق مبدل بوفاق
شود .

آقایان تشریف آوردند و لکن از
چگونگی صحبت آنها چیزی ملتفت نشدم
همین قدر دیدم و شنیدم وقتی که مرحوم آقا
سید عبدالله از اطاق خارج شد درب اطاق
دست انداخت و شال کمر شیخ را گرفت گفت
آقا بیا برویم شهر ، شق عصای مسلمین
نکنید .

مرحوم شیخ فرمود جناب آقا اگر
از من می‌شنوی شما اینجا بمانید سه مرتبه
فرمود والله والله والله مسلم بدان که هم‌را

کردند که فقط معلومات او منحصر به همان فقه و اصول است، نگارنده در چند جلسه فهمیدم قطع نظر از جنبه فقهات از بقیه علوم هم اطلاع کافی دارند از آن جمله علم تاریخ و جغرافیا که غالب فقهاء از این دو علم بی بهره می باشند. حتی در این اواخر نزد مرحوم میرزا جهان بخش، منجم، مشغول خواندن نجوم و اسطرلاب بود، من عرض کردم جناب آقا در این آخر عمر برای چه علم نجوم تحصیل می کنید؟ فرمود من از این علم چون بهره نداشتم و این مسئله برای من یعنی برای اهل علم کلیه بداست که از این علم معروف بی بهره باشند. بمیرم و این علم را بدانم بهتر است که بمیرم و ندانم.

این بود مقام علمی شیخ بطریق اجمال. ثانیاً مراتب تقوی و خداشناسی او من اورا يك نفر مسلمان خوش عقیده و متقی یافتم که بتمام جهات مسلمان بود و خوش طینت و با عموم مهربان و دستگیر فقراء و ضعفاء بود مکرر دیدم هر گاه فقیری اظهار فقر می کرد و میخواست قسم بخورد میفرمود قسم لازم نیست من هر کس اظهار پریشانی کرد او را مستحق میدانم باری یکروز پس از ورود مجاهدین مشروطه بطهران شخصی گفت امام جمعه حاج میرزا ابوالقاسم، رفته است بسفارت روس متحصن شده ا دیدم آن مرد محترم رنگش مانند گچ سفید شد فرمود ای وای دیگر برای اسلام چه باقی ماند که اجانب بگویند علماء اسلام که سنگ دیانت بسینه می زنند

واز خود گذشتگی نشان میدهند پای جان که در کار می آید می روند بکفر پناهنده میشوند بعد فرمود از طرف سفارت عثمانی برای من پیام آوردند که ما میخواهیم بیری بیاوریم بالای درب منزل شما بزنیم مبادا بشما اذیت برسانند. من قبول نکردم حال امام جمعه بسفارت روس پناهنده میشود. یکی از حضار گفت:

حضرت آقا دولت عثمانیکه مسلمان است چرا قبول نکردید فرمود: «از طریقۀ انبیه خود چه بدی دیده ام (۳) که رو برگردانم؟ بر فرض مرا نکشتند و بمانم در دیبا دو سه خروار هم گندم خوردم آخر چه؟ پس وقتی انسان بمیرد بشر اقامتندی بمیرد. بازیگروز دیگر شیخی بود مازندرانی که گویا دوزر به میزد» یعنی از دو طرف پول می گرفت» گفت در انجمن مشروطه طلبها گفتند. می خواهیم شیخ را در میدان توپخانه بدار بزنیم. فرمودند مرا بدار بزنند؟ گفت آری. فرمود من گمان نمیکنم همچو سعادتی داشته باشم اگر مرا بدار بزنند زهی سعادت من که در راه حمایت کردن از دین اسلام شهید بشوم حاصل آنکه مرحوم شیخ اعلی الله مقامه بکشته شدن یقین داشت با وجود این تا همان روزی که او را بردند بنظمیه درس راترک نکرده بود!

این باعث تعجب آخوندهای مشروطه چی شده بود یکنفر از آنها بمن گفت شنیدم شیخ درس میگوید گفتم تعجب ندارد این (۳) فقط این جمله نقل بمعنی شد.

بودند؟ وجه عقیده داشتند فاعترفاً و یا اولی
الابصار والسلام علی من اتبع الهدی الاقل
القانی ضیاء الدین الدرر الاصفهانی ۲۴ برج
آبان ۱۳۳۰ شمسی مطابق با ۱۶ ماه صفر
المظفر سال ۱۳۷۱ هجری قمری.

در شناسائی نخست وزیر

آقای مدیر محترم مجله خاطرات وحید
قطماً اطلاع دارید که یکی از نویسندگان
(گویا آقای خادم رئیس روابط عمومی
وزارت علوم و آموزش عالی) مقاله ای در
شناسائی آقای نخست وزیر در مجله سپید و
سیاه نوشته و هویدا را از دید افراد مختلف
معرفی کرده و شناسانده است.

ابتکار نویسنده مقاله در خور توجه
است لیکن در انتخاب افراد طرف مصاحبه
مطلقاً فراموشات عام و اطلاع و انتخاب اصلح
نشده است.

یکجا از آقای عبدالله انتظام که سال
های سال با هویدا کار کرده و به روحیات
و خلقیات او آشنائی داشته است سؤال شده
و پاسخهای مستند و منطقی و حساب شده
دریافت گردیده است و یکجا از خانم کاظم
زاده که نه سر کرباس است و نه ته کرباس.
این خانم کاظم زاده در پاسخ سؤال

مرد خودش را برای کشته شدن مهیا و آماده
کرده است و مانند اصحاب حضرت سیدالشهداء
علیه السلام منتظر است که چه وقت نوبه به
میدان رفتنش برسد.

پس از اینکه او را مصلوب نمودند و
پای دار کف زدند و رقصیدند گمان کردند
دیگر کسی اسم از دین و مذهب نخواهد برد
(بریدون لیطفؤ انور الله باقوا هم والله متم نوره
ولو کره الکافرون).

فردای آنروز یک نفر شخصی کلاهی
آمد بمنزل من گفت امروز يك چیزه سایه
تعجبی دیدم که از کشته شدن شیخ بمراتب
ناگوارتر آمد.

گفتم چه دیدی؟ گفت يك نفر از
آخوندهائی که خود را مسلمان پاک و پاکیزه
میداند بمن رسیده دست آورد که مصافحه
کند در ضمن مصافحه گفت تبریک عرض می
کنم من گفتم برای چه؟ گفت مگر واقعه دیشب
راندید و نشنیدی. مدتی از این مطلب
گذشت پیرم اردنی در نواحی همدان در یکی
از جنگها کشته شد همان شخص کلاهی آمد
پیش من گفت بهمان آخوند ملامون رسیدم
گفتم تبریک عرض می کنم دیدم اشک دور
چشمهای غشخ حلقه زد!

گفت این حرف ها را نکو، پیرم اول
مجاهد در راه اسلام بود حال حکومت این
شخص را با خوانندگان عزیز و امانی گذارم
بالجمله از این واقعه مختصر میخوانید پی برید
بروجیه قاتلین شیخ شهید که چه کسانی

نویسنده که پرسیده است : «شما بعنوان يك زن، نخست وزیر را چگونه مردی می بینید؟» پاسخی کودکانه به شرح زیر داده است :

د من از کودکی نسبت به آقای هویدا علاقه خاصی داشتم ، زیرا شنیده بودم که ایشان یکی از دوستان نزدیک و صمیمی عمویم مرحوم دکتر حسین شهید نورائی بوده اند . بعدها نیز که بعلت اشتغال همسرم در کابینه آقای هویدا ، با ایشان از نزدیک آشنا شدم دیدم که آقای هویدا واقعاً مرد جالب و قابل احترامی است . بنظر من او مردی است بذله گو و خوش محضر ، با اتیکت و خوش بیان که مخصوصاً در رفتارش با خانم ها خیلی دقیق و آداب دان است ، در مورد کار سیاست و دیپلماسی هویدا هم همین خانم می گوید : «... هویدا دیپلماتی است که اگر بخواهد میتواند صد ها مرد نخبه و کارکشته سیاست را اب جو ببرد و تشنه برگرداند ،

همین خانم گویا در جای دیگر گفته بود حسین شوهرم خیلی بدلباس است و دلم میخواست مثل هویدا لباس بپوشد ...

دریغ است که ما همه چیز را بیازی میگیریم . عضو وزارت علوم زحمتی می- کشد و مقاله ای تهیه میکند و با چند نفر صاحب نظر مصاحبه بعمل می آورد و در

وسط مقاله برای خود شیرینی و فی الحقیقه برای معرفی خانم وزیر خود، خانمی که از ذکر چند جمله ساده و معمولی هم عاجز است گریز به سحرای کربلا میزند و اجر و ارج خود را میبرد . کسی نیست باین نویسنده محترم بگوید اگر شناسائی هویدا بوسیله خانههایی از این قبیل میسر بود هیچوقت هویدا ، هویدا نمیشد و چنین موقعیت و منزلتی را نمییافت .

با احترام - ی- وحدانی

پنجم اردی بهشت ۱۳۵۲

جناب آقای سیف الله وحیدنیا
مدیر محترم مجله خاطرات

در شماره هیجدهم خاطرات وحید صفحه ۸۷ مقاله مربوط به مرحوم آقا شیخ هادی نجم آبادی طاب ثراه ستون آخر سطر دویم نوشته شده : (پیامبران اسلام) چون اسلام فقط يك پیغمبر داشته که همگی میدانیم حضرت محمد بن عبدالله خاتم النبیین صل الله علیه و آله است بنا بر این کلمه جمع پیامبران برخلاف حقیقت و برخلاف دین اسلام می باشد خواهشمندم در تصحیح این غلط اقدام فرمایند .

با عرض ارادت امان الله اردلان